

۳- آزادی و امانت‌داری

از دیگر خصال روحی بیهقی، روحیه‌ی حسن نظر نسبت به ولی نعمت است. بیهقی که انسان آزاده و بزرگ منشی‌ست، همواره در حق آنانی که در حق وی نیکویی کرده‌اند و یا به‌هر ترتیبی بر او حقی داشته‌اند، وفاداری و امانت‌داری را رعایت می‌کرده است. شاید بتوان گفت، بیهقی بیش‌ترین ارادت را در بین رجال مختلف دربار به سلطان مسعود دارد و حق را برای بزرگ را در همه‌ی احوال رعایت می‌کند. جانب‌داری‌ها و توصیفات خوش‌بینانه‌ی که از شخصیت مسعود و قابلیت‌ها و توانایی‌های او می‌کند - که عموماً با واقعیت نیز قابل انطباق نیست - سرچشمه گرفته از همین خصلت روحی بیهقی‌ست.

- و از وی دریافته‌تر، کریم‌تر و حلیم‌تر پادشاه کس ندیده بود و نه در کتب خوانده. (۱/۱۹۲)

- اما به حقیقت بیاید دانست که سلطان مسعود را هیچ در دل نبود فرو رفتن غازی (۱/۲۷۷)

- و چنین حکایت‌ها از بهر آن آرم تا طاعنان زود زود زبان فرا این پادشاه بزرگ مسعود نکنند و سخن به‌حق گویند که طبع پادشاهان و احوال ایشان نه چون دیگران است و آن‌چه ایشان ببینند کس نتوانست دید. (۲/۳۹۸)

ارادت مخلصانه‌ی او نسبت به استادش بونصر نیز از این مقوله است، به‌طوری که همه‌جا سعی در رعایت جانب او را دارد و در همه‌ی احوال خیرخواه اوست و کاری نمی‌کند یا حرفی نمی‌زند که آسیب و گزند آن به استادش برسد.

هرچند آن‌چه از ویژگی‌های شخصیتی و روانشناسی بیهقی گفتیم، از جمله خصیصه‌های روحی - روانی شهره و عام بیهقی‌ست و عموماً اهل فن در آن متفق‌القول‌اند، اما نموداری‌ست از آن‌چه نقد روانشناسی خوانده می‌شود و می‌تواند در راهگشایی به‌برخی غوامض و دشواری‌های متن و یا پدیده‌های ادبی و تاریخی کارساز باشد.

از آن‌جمله به‌عنوان مثال می‌توان به مساله‌ی «گنج‌روان» و تعبیری که برخی از آن ارائه می‌کنند، مبنی بر این‌که اشاره به گنج‌هایی دارد که در ملازم و رکاب پادشاهان حمل می‌کردند، اشاره کرد. چنان‌که می‌دانید در **تاریخ بیهقی** به چنین مساله‌ی اشاره نشده است و با توجه به شناختی که از روحیه‌ی تیزبینی و دقت نظر بیهقی داریم، می‌توانیم چنین قضاوت کنیم که یا این تعبیر به‌طور کل اشتباه است و یا این‌که دست کم در عصر غزنوی چنین رسمی وجود نداشته و **آلّا در تاریخ بیهقی انعکاسی می‌یافت.** ■

منابع

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش دکتر غنی و دکتر فیاض، ۱۳۲۴.
- ۲- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات زریاب، چاپ اول تهران، ۱۳۷۸.
- ۳- ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- شیوه‌های نقد ادبی، دیوید دیچز، ترجمه: دکتر غلام‌حسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره‌ی ۷۰.
- ۶- موسیقی شعر، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۷- یادنامه‌ی بیهقی، انتشارات دانشگاه مشهد.

حسنک امین

ح.ا.

«حسنک را به پای دار آوردند... و دو پیک را ایستانیده که از بغداد آمده‌اند... و همه‌ی خلق، به‌درد، می‌گریستند... خواست شوری بزرگ به پای شود، سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند... همه زار زار می‌گریستند، خاصه نشابوریان». (تاریخ بیهقی)

تاوان «نه» گفتن را می‌دهم!

از فراز دار

بر انبوه کسان در پای دار می‌نگرم

کارتن خوابان خوب‌نخوابیده

معامله گران کوپن فروخته و کوپن خریده

خرد و کلان، همه و همه

برای ساعتی تفریح رایگان

به تماشای «بر دار کردن» من آمده‌اند

- چشم دوخته به دو پیک ایستانیده در مسلخ:

فرستادگان خلیفه‌ی بغداد -

با نفرت، نفرین‌ام می‌کنند

از نگاه هولناک‌شان می‌گریزم

و به چوبه‌ی دار تکیه می‌کنم

کیسه‌بران در میان تماشاچیان می‌لوند

و به کسب و کار خود مشغولند

اصحاب مجلس قضا به پای دار نتوانستند آمد

آنان که دیروز پروانه‌ی مرگ مرا امضا کردند

امروز در پرونده‌ی دیگر رأی خواهند داد

اما شحنه و عسس

و جنباشی و جاندار و حرس

همه به‌جای و جایگاه خویش ایستاده‌اند.

من از بلندای این دار

با سربلندی و افتخار

به همه‌سوی تهران بزرگ

از قتلگاه «میدان اعدام» تا گورستان «بهشت‌زهران» می‌نگرم

قلبم برای «ساختمان مهر»

در «تقاطع انقلاب و فلسطین» می‌تپد

«ویژه‌نامه‌ی بیهقی» زیر چاپ است!

حسنک روزگار خویشم

تاوان «نه» گفتن، همین است

تاریخ تکرار می‌شود.

اما دریغ!

دیگر از نشابوریان نشانی نیست

شوری در پای دار من به‌پا نمی‌شود.